



درس تفسیر سوره مبارکه زخرف - جلسه ۲۳

حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿الْأَخِلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ﴾ (۶۷) يَا عِبَادِ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ (۶۸) الَّذِينَ آمَنُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا مُسْلِمِينَ (۶۹) ادْخُلُوا الْجَنَّةَ أَنْتُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ تُحْبَرُونَ (۷۰) يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِصِحَافٍ مِنْ ذَهَبٍ وَأَكْوَابٍ وَفِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ وَأَنْتُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۷۱) وَتِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۷۲) لَكُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ كَثِيرَةٌ مِنْهَا تَأْكُلُونَ (۷۳) ﴿

در این سوره مبارکه «زخرف» که عناصر محوری آن اصول دین است، در صدر این سوره بعد از اشاره به مسئله وحی که این حوامیم هفت گانه<sup>۱</sup> درباره وحی بحث مبسوطی دارند، یک اصل کلی را ذکر فرمود که ﴿وَكَمْ أَرْسَلْنَا مِنْ نَبِيٍّ فِي الْأَوَّلِينَ \* وَ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ﴾؛<sup>۲</sup> یعنی برای هر امتی پیامبری بود و عده زیادی از مردم آن عصر در اثر غفلت، در برابر این پیامبر نُکول داشتند، حرف او را نپذیرفتند و اهانت می کردند، این می شد یک اصل و متن؛ چه اینکه مشابه این متن در سوره مبارکه «یس» هم آمده است: ﴿يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا

۱. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۷۹۷؛ «حوامیم، نام گروهی سوره های چهارم تا چهارم و ششم قرآن کریم در ترتیب مصحف است که با حروف مقطعه «حم» آغاز می شوند؛ این سوره ها به ترتیب عبارت اند از: غافر (مؤمن)، فصلت، شوری، زخرف، دخان، جاثیه و احقاف؛ به مجموع این سوره ها ذوات حم یا آل حم نیز گفته اند».

۲. سوره زخرف، آیات ۶ و ۷.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ<sup>۱</sup> که اصل کلی است، آن گاه قصه هر پیغمبری را که نقل می‌کند، بیان مصادقی از مصادیق این اصل کلی است و به منزله شرح این قاعده کلی و اصل جامع است. درست است که هر پیامبری مربوط به عصر خودش است؛ ولی تک تک اینها مصداق این اصل جامع و به منزله شرح این اصل می‌باشند، اصل این است که ﴿يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ﴾، در آیه شش همین سوره هم می‌فرماید: ﴿وَكَمْ أَرْسَلْنَا مِنْ نَبِيٍّ﴾ مگر اینکه اینها مسخره می‌کنند، آن گاه قصه حضرت ابراهیم را ذکر فرمود، قصه موسای کلیم را ذکر فرمود، قصه عیسی مسیح (علیه السلام) را ذکر فرمود که ذکر این مصادیق به منزله شرح آن اصل جامع است و جریان پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هم که یکی از آن مصادیق است.

مطلب بعدی آن است که در آیه ثه این سوره مبارکه «زخرف»، سؤال و جوابی طرح شده است و آن جوابی را که - صحیح بود و - مشرکان دادند، با عقاید و افکار و اخلاق و رفتار و منشی که اینها داشتند، هماهنگ نیست؛ در آیه ثه فرمود: ﴿وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ خَلَقَهُنَّ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ﴾، پس اصل هستی عالم برای خداست؛ اگر اصل هستی عالم برای خداست، پرورش موجودات هم برای خداست، معبود بودن هم برای خداست، فرستادن راهنما و مانند آن هم برای خداست، این اصل کلی است: ﴿وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ خَلَقَهُنَّ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ﴾، این مطلب را در آیه ده به بعد شرح می‌دهد، خدایی که خالق آسمان زمین است چه کارهایی را کرده است، بعد حرف‌های اینها را یکی پس از دیگری بازگو می‌کند که در اوایل مبسوطاً گذشت؛ این ﴿قَالُوا﴾ که جمع مذکر سالم است و این ﴿جَعَلُوا﴾ که جمع مذکر سالم است، همه اینها عطف است بر این ﴿لَيَقُولُنَّ﴾ یعنی ﴿لَيَقُولُنَّ﴾ ای که در اول آیه ثه آمده است: ﴿لَيَقُولُنَّ خَلَقَهُنَّ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ﴾، این ﴿الَّذِي جَعَلَ<sup>۲</sup>﴾

۱. سوره یس، آیه ۳۰.

۲. سوره زخرف، آیه ۱۰.

سخنِ خداست که به وسیلهٔ پیامبر مشخص شد تا می‌رسیم به آیه پانزده که کلمه «جعلوا»ها شروع می‌شود:

﴿جَعَلُوا﴾، ﴿قَالُوا﴾، ﴿جَعَلُوا﴾، ﴿قَالُوا﴾ که همه این ضمیرهای جمع مذکر سالم به همین ﴿لَيَقُولَنَّ خَلَقْنَّ﴾

برمی‌گردد که به منزلهٔ اشکال است؛ اول خدا سؤال می‌کند که چه کسی این نظام را آفرید؟ آنها براساس فطرتی که

دارند می‌گویند خدا آفرید. لازمهٔ توحید در خالقیت، توحید در ربوبیت است!

بعد در آیه پانزده فرمود: ﴿وَجَعَلُوا لَهُ مِنْ عِبَادِهِ جُزْءًا﴾؛ این خدایی که قبل از هر چیزی بود، بعد از هر چیزی

هست و خالق هر چیزی است، او منزله از آن است که پدر باشد، فرزند داشته باشد یا فرزند کسی باشد! پس اولین

اشکال این است که ﴿وَجَعَلُوا لَهُ مِنْ عِبَادِهِ جُزْءًا﴾ که می‌گویند: ﴿اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا﴾<sup>۱</sup> این در یک مرحله، بدتر از آن

و در مرحله دیگر می‌گویند: ﴿وَلَدَ اللَّهُ﴾<sup>۲</sup> که سوره مبارکه «اخلاص» ﴿لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ﴾<sup>۳</sup> طرد اینهاست، بعد در

آیه نوزده فرمود: ﴿وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنِائًا﴾، گذشته از اینکه برای خدا فرزند قائل هستند،

برای خدا دختر قائل می‌باشند؛ این ملائکه دختران خدا هستند. می‌گویند دختران خدا هستند، جسم و دیدنی

می‌باشند، این چه کار دارد با خدای نادیدنی؟! اینها اگر ملائکه را می‌پرستند، چون جسم است و موجود است و

مادی است و دیدنی، چه کار به آن «لَا يُدْرَكُ» دارد؟! ﴿وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنِائًا﴾، بعد

می‌فرماید شما شاهد خلقت بودید؟ آیا کسی به شما گفت؟ یا دلیل عقلی بیاورید که ملائکه مؤنث هستند یا دلیل

نقلی! اگر شما آن حرف را زدید و گفتید: ﴿وَجَعَلُوا لَهُ مِنْ عِبَادِهِ جُزْءًا﴾ که می‌شود: ﴿اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا﴾ یا ﴿وَلَدَ

۱. سوره بقره، آیه ۱۱۶.

۲. سوره صافات، آیه ۱۵۲.

۳. سوره اخلاص، آیه ۳.

اللَّهُ» که بدتر از «اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا» است و گفتید: «وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنِاثًا» که این حرف را زدید، یا برهان عقلی بیاورید یا دلیل نقلی! «وَقَالُوا لَوْ شَاءَ الرَّحْمَنُ مَا عَبَدْنَاهُمْ»<sup>۱</sup>.

آن گاه می فرماید: «أَمْ آتَيْنَاهُمْ كِتَابًا مِنْ قَبْلِهِ فَهُمْ بِهِ مُسْتَمْسِكُونَ»<sup>۲</sup>؛ آیا اینها برهان عقلی و برهان نقلی دارند؟! فقط حرف آنها این است که تصدیق و تکذیب ما به قبول و نُکول گذشتگان ما وابسته است؛ چیزی را که آنها بپذیرند، ما قبول می کنیم و می گوئیم: «إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ»<sup>۳</sup> و چیزی را که آنها نپذیرند، ما نمی پذیریم و می گوئیم: «مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ»<sup>۴</sup>. ملتی که تصدیق و تکذیب آنها، نفی و اثبات آنها، سلب و اثبات آنها دایر مدار حرف نیاکان باشد، بعد خدا فرمود: «أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ»<sup>۵</sup> «لَا يَهْتَدُونَ»<sup>۵</sup> چنین ملتی می شود ملت جاهلی! برای اینکه جاهلیت را به عقلانیت تبدیل کنند، چندین کار را قرآن کریم کرد؛ هم نظام معرفت شناسی را عوض کرد، چون خیلی فرق بود بین حصر معرفت شناسی در حسّ و تجربه حسّی و تجربیدی و بالاتر از آن و هم ارزش ها و نظام ارزشی را عوض کرد، اینها گفتند: «لَوْ لَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَىٰ رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ»<sup>۶</sup>؛ فرمود ما هم قرآن را بر یک مرد عظیمی نازل کردیم! منتها عظمت ما «وَاِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ»<sup>۷</sup> است، نه عظمت در ثروت و «ذهب» و «فضّه». ما هم می گوئیم قرآن را یک موجود عظیم باید بگیرد؛ اما عظمت به سنگ نیست - سنگ زرد یا سنگ سفید - ما که قرآن را بر غیر عظیم نازل نکردیم! منتها «عظیم» طائف و «عظیم» مکه به زعم شما، در اثر زَر و زور «عظیم» هستند! اگر دید و شناخت شما عوض بشود، معلوم

۱. سوره زخرف، آیه ۲۰.

۲. سوره زخرف، آیه ۲۱.

۳. سوره زخرف، آیه ۲۲.

۴. سوره مؤمنون، آیه ۲۴؛ سوره قصص، آیه ۳۶.

۵. سوره بقره، آیه ۱۷۰.

۶. سوره زخرف، آیه ۳۱.

۷. سوره قلم، آیه ۴.

می‌شود که عظمت برای کس دیگری است؛ عظمت برای کسی است که سِنخ عظمت او سِنخ قرآنی باشد، ما قرآن را به «عظیم» و «حکیم» معرفی کردیم! قرآن را طیب و طاهر معرفی کردیم، در نهایت طیب و طاهر آن عظیم و حکیم را پذیرفت. ما اگر ﴿وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ﴾<sup>۱</sup> گفتیم و شما هم به این حدّ رسیدید که این کتاب باید ﴿عَلَى رَجُلٍ مِّنَ الْقُرَيْتَيْنِ عَظِيمٍ﴾ باشد، این ﴿مِنَ الْقُرَيْتَيْنِ﴾ را بگذارید کنار، قرآن را یک انسان «عظیم» باید تحمل کند که این درست است و ما هم به انسان «عظیم» دادیم که ﴿وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾.

غرض این است که ملائکه نزد آنها جسم بودند و دیدنی بودند - حالا یا می‌دیدند یا نمی‌دیدند - دختر بودند و فرشته‌ها را دختر می‌پنداشتند که قرآن کریم فرمود یا دلیل عقلی بیاورید یا دلیل نقلی، هیچ‌کدام از اینها را که ندارید! اگر هیچ‌کدام از اینها را ندارید، دلیل ندارد که شما بگویید ملائکه دختر هستند، چون نه شاهد بودید، نه برهان دارید و نه در کتاب آسمانی این حرف‌ها را یافتید!

بعد می‌فرماید دنیا که می‌گذرد به منزله «آبره» نظام و «آستر» این نظام است، آن طرف نظام و پشت این نظام هم آخرت است. این جامه‌ای که شما در بر کردید، این طرف آن که ظاهر است دنیا است و آن طرفش که نمی‌بینید آخرت است. ﴿فَأَعْرِضْ عَنْ مَّن تَوَلَّىٰ عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا \* ذَلِكَ مَبْلَغُهُم مِّنَ الْعِلْمِ﴾<sup>۲</sup> بعد فرمود اینها کسانی هستند که فقط از دنیا باخبر می‌باشند: ﴿ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ﴾<sup>۳</sup>، تقابل ظاهر و آخرت، همان تقابل احتبایی است که «صنعت احتباك»<sup>۴</sup> است؛ یعنی دنیا ظاهر است که می‌بینید و آخرت مستور است که نمی‌بینید، فرمود حدّ علمی اینها ﴿يَعْلَمُونَ﴾، «یقبلون» و «یعتقدون» است که ﴿ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ

۱. سوره حجر، آیه ۸۷.

۲. سوره نجم، آیات ۲۹ و ۳۰.

۳. سوره روم، آیه ۷.

۴. «صنعت احتباك» از اقسام ایجاز حذف است و در لغت یعنی محکم و استوار ساختن و در اصطلاح اهل بلاغت و معانی یعنی حذف کلمه یا بخشی از اول کلام که نظیر آن در آخر کلام آمده است یا حذف چیزی از آخر کلام که نظیر آن در اول کلام باشد.

الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ ﴿١٧﴾ اگر آخرت را در قبال ظاهر قرار داد، معلوم می‌شود که آخرت در قبال باطن

است و این می‌شود اصل، آن وقت این اصل و این قاعده را در فروع فراوانی شرح داد.

فرمود بعضی‌ها بزرگ واقعی هستند که خدای سبحان آنها را بزرگ قرار داد، اینها که واقعاً بزرگ هستند، اینها متواضع می‌باشند و آنها که اهل استکبار و تکبر هستند، این بزرگی آنها باطل است؛ یعنی واقعاً بزرگ نیستند! چون واقعاً بزرگ نیستند، واقعاً کوچک می‌باشند! چون اگر بزرگی اینها دروغ بود، کوچکی اینها راست است؛ برای اینکه ممکن نیست که هم بزرگی اینها دروغ باشد و هم کوچکی اینها. بنابراین اگر بزرگی اینها دروغ است، پس کوچکی اینها راست است، این یک مطلب و روزی که حق ظهور می‌کند باید کوچکی اینها ظهور بکند، این دو مطلب؛ لذا مستکبر و متکبر در قیامت «هُول»، «موهوم»، پست و کوچک ظهور می‌کند، این نتیجه که فرمود: ﴿الْعَذَابُ الْهُونُ﴾؛<sup>۱</sup> اینها عذاب «مُهین»<sup>۲</sup> دارند، چرا؟ برای اینکه متکبران زندگی می‌کردند که این تکبر و بزرگی دروغ بود، اگر این بزرگی دروغ است، پس کوچکی راست است! اگر کوچکی راست است، اینها در قیامت حقیر و پست محسور می‌شوند، این یک نمونه بود.

نمونه دیگر اینکه برخی‌ها در جامعه عزیز بی‌جهت هستند: ﴿أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ﴾؛<sup>۳</sup> اینها براساس گناه عزیز می‌باشند که این عزّت، عزّت دروغین است، چون عزّت راستین را قرآن در چندجا مشخص کرده است، فرمود: ﴿وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ﴾؛<sup>۴</sup> خدا عزیز است، پیغمبر عزیز است، مؤمنین عزیز هستند و مانند آن، پس اینها که ﴿أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ﴾، عزّت اینها دروغ است؛ اگر عزّت اینها دروغ بود، ذلّت اینها راست است و اگر ذلّت اینها راست و درست بود، روزی که حقیقت و درستی ظهور می‌کند اینها باید ذلیلانه محسور بشوند، چه اینکه

۱. سوره فصلت، آیه ۱۷.

۲. سوره زخرف، آیه ۵۲.

۳. سوره بقره، آیه ۲۰۶.

۴. سوره منافقون، آیه ۸.

ذلیلانه محسور می‌شوند! عذاب «هُون» برای اینهاست، «مُهین» بودن و ذلت برای اینهاست؛ در جریان کبر این طور است، در جریان عزّت این طور است، در جریان وزین بودن این طور است، در جریان اموال و مال داشتن این طور است، چون اینها مالک نیستند! مالک بودن اینها و سلطنت اینها دروغ است. اگر مالک بودن و سلطنت اینها دروغ بود، مملوک بودن و برده بودن اینها راست است. «فردا که پیشگاه حقیقت شود پدید»<sup>۱</sup> اینها ذلیلانه ﴿حُذُوهُ﴾<sup>۲</sup> فَعْلُوهُ<sup>۳</sup> دامن گیر آنها می‌شود.

می‌بینید که یک اصل را قرآن کریم تنزیل می‌کند، می‌فرماید ما ظاهری داریم که دنیاست و باطنی داریم که آخرت است؛ در دنیا فریب و زور راه دارد، اما در آخرت جز حقیقت چیز دیگری نیست: ﴿رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ﴾<sup>۴</sup> لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ<sup>۵</sup> که این اصل کلی است، آن وقت این را در موارد فراوان شرح می‌دهد؛ کسی که در دنیا عزیز بی‌جهت است، در آخرت ذلیل باجهت است؛ در دنیا بزرگ بی‌جهت است، در آخرت کوچک باجهت است که عذاب «هُون» برای اینهاست، حقیر بودن برای اینهاست، ذلیل بودن برای اینهاست، «خِزى»<sup>۶</sup> بودن برای اینهاست، تعبیرات قرآن کریم چنین است.

در جریان دوستی هم همین‌طور است! دوستی در دنیا دو قسم است. اولاً قرآن کریم فرمود که دوستی دنیایی، آن‌طوری که اهل جامعه در دنیا زندگی می‌کنند یا با روابط زندگی می‌کنند یا با ضوابط، کار دنیا همین‌طور است. با ضوابط زندگی می‌کند؛ یعنی اگر به چیزی نیازمند است می‌خرد، می‌فروشد، اجاره می‌کند و با عقود مضاربه‌ای مشکل خودش را حل می‌کند، اینها ضوابط زندگی است و اگر نشد با روابط زندگی می‌کند! کسی پدر است، کسی پسر است، کسی سالمند است یا کسی فرزند کوچک دارد، اینها با روابط خانوادگی تأمین می‌شوند؛ اینها به نحو

۱. دیوان حافظ، غزل ۱۳۳؛ «فردا که پیشگاه حقیقت شود پدید» \*\*\* شرمنده ره روی که عمل بر مجاز کرد».

۲. سوره حاقه، آیه ۳۰.

۳. سوره آل عمران، آیه ۹.

۴. سوره بقره، آیه ۸۵.

«مُنْفَصِلَةٌ مَانِعَةٌ الْخُلُوءِ» است که جمع را شاید. در دنیا این اصول حاکم است؛ یعنی ضوابط و روابط. در آخرت نه ضوابط دنیایی حاکم است و نه روابط؛ لذا به صورت نفی جنس فرمود: روزی است که ﴿لَا يَبِيعُ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ﴾<sup>۱</sup> مرفوع بودن آن برای تکرار این «لام» است؛ یعنی نفی جنس است. این «بیع» کنایه از مطلق ضوابط تجاری است و آن ﴿خُلَّةٌ﴾ هم کنایه از مطلق روابط اجتماعی است. در آن روز هیچ کس به داد کسی نمی رسد و هر کسی مهمان عمل خودش است! به مسکن احتیاج هست، به لباس احتیاج هست، به غذا احتیاج هست، به آب احتیاج هست به میوه احتیاج است، احتیاج برای انسان هست که نه با ضابطه می تواند تهیه کند و نه با رابطه؛ ضابطه نیست، چون ﴿لَا يَبِيعُ فِيهِ﴾؛ رابطه نیست، چون ﴿لَا خُلَّةٌ﴾؛ دوستی و «رحامت» و امثال آن نیست: ﴿يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ﴾<sup>۲</sup> پس ما تنها می آییم: ﴿كُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا﴾<sup>۳</sup> هر کسی ره توشه خودش را باید بیاورد. حالا که چنین شد، می ماند مسئله دوستی و دشمنی؛ دوستی در دنیا دو قسم است: یک دوستی است که ظاهر آن دوستی است و باطن آن هم دوستی است؛ مثل ارادت به اهل بیت (علیهم السلام) و علاقه مؤمنین نسبت به هم که یکدیگر را کمک می کنند. اما یک سلسله دوستی هاست که ظاهر آن دوستی است و باطنش دشمنی است؛ مثل همان ظاهر «کبر» و باطن «صغر»، ظاهر «عزت» و باطن «ذلت»، این ظاهرش دوستی است! اینها دو تایی دوست هم هستند، برای یکدیگر بی جا امضا می کنند، برای یکدیگر شهادت بی جا می دهند و برای یکدیگر کارهای حرام انجام می دهند، کارهایشان این طور است، می گویند چون این شخص دوست من است. پس این «خُلَّة» و دوستی، ظاهر آن دوستی است و باطن آن عداوت است؛ زیرا هر دو برای یکدیگر خلاف شرع انجام می دهند، اگر هر دو برای یکدیگر خلاف شرع انجام می دهند، این «خُلَّة» ظاهر آن «خُلَّة» است و باطن آن عداوت است، این یک اصل؛

۱. سوره بقره، آیه ۲۵۴.

۲. سوره عبس، آیه ۳۴.

۳. سوره مریم، آیه ۹۵.



قیامت ظرف ظهور باطن است، هر چه حق است و باطن است ظهور می‌کند، این دو؛ لذا ﴿الْأَخْلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ﴾، این چیز جدیدی نیست! مگر این شخص نسبت به او شهادت بیجا نمی‌داد؟ یا او نسبت به این شخص امضای بیجا نمی‌کرد؟ این عداوت بود! این شخص به او سمّ می‌داد و او هم به این شخص سمّ می‌داد، همین معنا در قیامت ظهور می‌کند؛ لذا فرمود بعضی‌ها طوری زندگی می‌کنند که می‌گویند: ﴿يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا﴾<sup>۱</sup> - در سوره مبارکه «فرقان» است - ای کاش من چنین دوستی نمی‌داشتم! ﴿يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا﴾<sup>۲</sup> ای کاش من راه اهل بیت را می‌رفتم! این ای کاش! ای کاش! برای همین جهت است! اینکه برای کمک به او خلاف شرع می‌کند و این شخص هم در تأیید او خلاف شرع می‌کند، این دوستی ظاهری است و دشمنی واقعی و قیامت هم ظرف ظهور واقعیت است و این واقعیت ظهور می‌کند؛ لذا فرمود: ﴿الْأَخْلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ﴾، این را می‌گویند تفسیر قرآن به قرآن! نه اینکه ما / المعجم را بگذاریم جلو و ببینیم که کجا «خُلَّة» در آن هست و کجا هم «عدوّة» در آن هست.

بارها به عرض شما رساندم، از تفسیر جناب طبری که او را امام مفسّرین می‌دانند و او صد و آندی سال قبل از جناب شیخ طوسی و امثال ایشان بودند و قبلاً هم به عرض شما رسید اینکه مرحوم امین الاسلام در مجمع البیان دارد که سُدّی این طور گفته، مُجاهد این طور گفته یا قُتاده این طور گفته، اینها همه مرسلات است و ایشان غالباً از شیخ طوسی (رضوانُ اللهَ عَلَیْهِ) می‌گرفت که آن هم مرسلات است. یا در تبیان مرحوم شیخ طوسی این است که مُجاهد این طور گفته، قُتاده این طور گفته یا سُدّی این طور گفته است؛ اما همه اینها به مصادیر و مسانید تفسیر طبری وابسته است، او می‌گوید «حَدَّثَنَا» فلان استاد از فلان استاد از فلان استاد از سُدّی؛ لذا او شده امام

۱. سوره فرقان، آیه ۲۸.

۲. سوره فرقان، آیه ۲۷.

مفسّرین، چون همه اینها را مُسنداً از آن مفسّران طبقه دوم که تابعین هستند نقل می‌کند. از آن تفسیر تا آخرین تفسیری که ویرایش شده است، در غالب تفاسیر هست که «الْقُرْآنُ يُفَسِّرُ بَعْضُهُ بَعْضاً»<sup>۱</sup>؛ اما آنچه کار/المیزان است، این است که با المعجم مسئله را حلّ نکرده است. الآن این نمونه‌هایی که به عرض شما رسید، هیچ‌کدام برابر المعجم نبود؛ ما باید اصلی را از قرآن استنباط بکنیم، یک؛ فروعی از این اصل مجتهدانه استنباط بکنیم، دو؛ هیچ‌کدام به المعجم و اینها بر نمی‌گردد. این تحلیل که قرآن فرمود دنیا ظاهر است و آخرت باطن، هر چیزی ظاهری دارد و باطنی، ظاهر آن در دنیا برای ما جلوه می‌کند و باطن آن در آخرت برای همه ظهور می‌کند، اینها شواهد آن است که اگر قرآن کریم فرمود دوستان دنیایی دشمنان آخرت هستند، یک تشبیه، تنظیر و تهدید نیست، بلکه تبیین یک واقعیت است؛ آخرت ظرف ظهور حقیقت است و چون حقیقت این دوستی‌ها عدوات است، در آن روز این عدوات‌ها ظهور می‌کند؛ لذا فرمود: ﴿الْأَخِلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ﴾. اما متّقیانی که دوست یکدیگر هستند، ظاهر آن دوستی است و باطن آن هم دوستی است! این شخص او را کمک می‌کند، امر به معروف می‌کند، نهی از منکر می‌کند، مشکل علمی او را حلّ می‌کند، مشکل مالی او را حلّ می‌کند یا به او قرض‌الحسنه می‌دهد، این دوستی واقعی است! چون واقعاً دوست است، در قیامت این واقعیت هم ظهور می‌کند؛ لذا فرمود متّقیان کسانی هستند که در دنیا اگر عزیز می‌باشند، عزّت آنها واقعی است: ﴿وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ﴾<sup>۲</sup>، در قیامت هم عزیز هستند. اگر مشکل یکدیگر را حلّ می‌کنند، دوست یکدیگرند و واقعاً دوست هستند، در قیامت هم واقعاً دوست می‌باشند؛ اینها کسانی هستند که در برابر ﴿يُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ وَيَذَرُونَ وَرَاءَهُمْ يَوْمًا ثَقِيلًا﴾<sup>۳</sup>، اینها ﴿فِيهِ رِجَالٌ

۱. کامل بهایی (طبری)، ص ۳۹۰.

۲. سوره منافقون، آیه ۸.

۳. سوره انسان، آیه ۲۷.

يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا<sup>۱</sup>» در مورد مسجد قبا وجود مبارک پیغمبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) فرمود: این جا تنها معبد مسلمان‌ها نیست، این جا جایی است که عده‌ای علاقه‌مند هستند که پاک بشوند: ﴿فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا﴾<sup>۲</sup> در برابر آن کسانی هستند که ﴿يُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ وَيَذَرُونَ وَرَاءَهُمْ يَوْمًا ثَقِيلًا﴾، آنها ﴿يُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ﴾ است و اینها ﴿يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا﴾ است، پس خیلی فرق است! فرمود: ﴿الْأَخْلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ﴾ این استثناء، استثنای متصل هم می‌تواند باشد؛ یعنی کسانی که دوست هستند «بالقول المطلق»، همه دوستان دشمنان یکدیگرند، مگر متقیان که علاقه آنها و دوستی آنها بر محور کتاب و سنت است.

پرسش: ...

پاسخ: بله، اگر یکی بالاتر باشد از دیگری شفاعت می‌کند؛ مثلاً به عالم می‌گویند: «قِفْ تَشْفَعْ»، هرگز او را رها نمی‌کند! پس اگر کسی بالاتر باشد، شفاعت یکدیگر را می‌کنند.

﴿يَا عِبَادِ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ﴾، در پایان سوره مبارکه «واقعه» دارد که انسان‌های مؤمن در بهشت هم لذت باطنی دارند و هم لذت ظاهری دارند؛ لذت ظاهری همین «أكل» و «شرب» و میوه و خوراکی و امثال آنهاست، طوری است که آثار دفع در آنها نیست، آثار رنج در آنها نیست. در دنیا انسان تا گرسنه نشود لذت خوردن را احساس نمی‌کند؛ ولی در بهشت بدون گرسنگی لذت سیر شدن و سیراب شدن را احساس می‌کند، این خصیصه بهشت است! در دنیا انسان که سیر است علاقه به غذا ندارد، اگر هم غذا بخورد بالا می‌آورد و لذت نمی‌برد؛ تا گرسنه نشود از غذا خوردن لذت نمی‌برد، تا تشنه نشود از نوشیدن آب لذت نمی‌برد، هر لذتی در دنیا

۱. سوره توبه، آیه ۱۰۸.

۲. تفسیر القمی، ج ۱، ص ۳۰۵: «﴿لَمَسْجِدٍ أُسَسَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ﴾ يَعْنِي مَسْجِدَ قَبَا ﴿أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ﴾ قَالَ كَانُوا يَتَطَهَّرُونَ بِالْمَاءِ».

۳. علل الشرائع، ج ۲، ص ۳۹۴: «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بَعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ الْعَالِمَ وَالْعَابِدَ فَإِذَا وَقَفَا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ قِيلَ لِلْعَابِدِ اطْلُقْ إِلَى الْجَنَّةِ وَقِيلَ لِلْعَالِمِ قِفْ تَشْفَعْ لِلنَّاسِ بِحَسَنِ تَأْدِيبِكَ لَهُمْ».

مسبق به رنج است؛ ولی در بهشت این طور نیست، تمام لذایذ مسبوق به لذایذ قبلی هستند، این طور نیست که اول انسان باید رنج تشنگی را بچشد و بعد از کوثر بنوشد این طور نیست، یا رنج گرسنگی را تحمل کند بعد غذا بخورد، این طور نیست. پس این لذایذ ظاهری هست؛ اما بهترین لذتی که مؤمنان دارند، شنیدن کلام حق و صدای حق است که آن را از هر طرف می شنوند؛ یعنی از بالا و پایین، «عین» و «یسار»، «امام» و «خلف». وقتی خدا می فرماید ﴿يَا عِبَادِ﴾ از هر طرف می شنوند، چه اینکه موسای کلیم (سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ) در کنار کوه «طور» از هر طرف می شنید «يَا مُوسَى»، این جا هم شنیدن او این است که ﴿يَا عِبَادِ﴾ که خود این عنوان بنده بودن برای مؤمن شرف بخش است، همچنین شنیدن کلام حق هم برای مؤمن لذت بخش است.

﴿لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ وَلَا أَنتُمْ تَحْزَنُونَ﴾؛ نه هراسی از آینده دارید و نه چیزی را از دست دادید که هم اکنون غمگین باشید! به هر حال انسان بین دو خطر است: یا می ترسد که آینده چیزی بیاید که موجودی او را بگیرد، یا قبلاً چیزی را از دست داد که هم اکنون غمگین است، گرچه حُزن احياناً نسبت به آینده هم مطرح است. فرمود نه نسبت به گذشته و نه نسبت به آینده چیزی نیست که شما را غمگین یا هراسناک کند. قرآن کریم می فرماید این بندگانی که ما استشنا کردیم، آن ﴿بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ﴾ که گفتیم شرح حال آنهاست.

«فَالْبَحْثُ فِي مَقَامَيْنِ»: مقام اول «تبشیر» است نسبت به متّقین و مقام دوم «إنذار» است نسبت به مجرّمین. درباره متّقیان که بشارت برای آنهاست، فرمود: ﴿الَّذِينَ آمَنُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا مُسْلِمِينَ﴾ که به نحو سیره مستمره اتّقیاد را حفظ کردند و لحظه ای نبود، به اینها در هنگام مرگ فرشته ها می آیند و سلام می کنند؛ لذّت مرگ برای آنها لذتی ستودنی است و در دالان ورودی بهشت هم فرشته ها عرض سلام می کنند و می گویند: ﴿ادْخُلُوا الْجَنَّةَ أَنتُمْ وَآزْوَاجُكُمْ تُحْبَرُونَ﴾؛ شما و همسرانتان، اینها غیر از حوری هستند که در بهشت می باشند، حوری که بیرون نمی آیند! برخی ها هستند که با همسران خود در بهشت محشور می شوند؛ اینها که با هم زندگی مسالمت آمیز داشتند، اینها که

یکدیگر را خوب درک کردند، اینها که تمام تلاش و کوشش آنها این بود که آبروی یکدیگر را حفظ بکنند. غالب بزرگانی که به جایی رسیدند، در اثر داشتن یک همسر بالیمان و فداکار بود! اگر آن همسر توقعات زائدی می داشت، دیگر آن عالم به این جاها نمی رسید، به این گونه از افراد می گویند: ﴿ادْخُلُوا الْجَنَّةَ أَنْتُمْ وَ أَزْوَاجُكُمْ تُخْبَرُونَ﴾؛ یعنی همسرانی که در دنیا داشتید. ﴿تُخْبَرُونَ﴾؛ یعنی محبوب هستید، چشم شما روشن است و با لذت وارد می شوید، «حُبور» همان سرور است. بعد وقتی وارد شدند یا «غِلْمَانُ يَطُوفُ»<sup>۱</sup> یا «حُورِي يَطُوفُ»، ﴿يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِصِحَافٍ مِنْ ذَهَبٍ﴾؛ با صحیفه ها و کاسه های طلایی غذا را برای اینها دور می دهند که میل کنند و کوب ها<sup>۲</sup> و ظرف هایی که آب گوارا در آن هست طُوف می دهند و می گردانند که اگر تشنه هستند و آب خواستند میل کنند، از این آب میل کنند و اگر غذا خواستند، از آن غذا میل کنند؛ هم صحیفه ها و کاسه های زرین از غذا و هم کوب ها پُر از آب. بعد جمع بندی فرمود که ﴿وَفِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَ تَلَذُّ الْأَعْيُنُ﴾، خیلی از غذاهاست که دلپذیر هست، اما در چشم زیبا جلوه نمی کند. بخشی از غذاها را که این آشپزهای ماهر درست می کنند، اینها «ذائقه» را تأمین می کنند؛ ولی «باصره» را تأمین نمی کنند، اما دیگران به این فکر هستند که هم غذای سالم تأمین کنند که «ذائقه» را تأمین کند، هم آن را زیبا جلوه بدهند که «باصره» را تأمین بکنند؛ لذا فرمود ما طوری غذای بهشت را تأمین می کنیم که هم «ذائقه» را تأمین می کند - که هر چه بخواهند هست - و هم «باصره» را تأمین می کند که چشم لذت می برد.

﴿وَفِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَ تَلَذُّ الْأَعْيُنُ﴾

پرسش: پس غذا را نمی خواهد بگوید.

۱. سوره طور، آیه ۲۴: ﴿وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ غِلْمَانٌ لَهُمْ﴾.

۲. لغت نامه دهخدا، کوب: ... کوزه آب خوری بی دسته و بی لوله.

پاسخ: چرا، ﴿تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ﴾ همین است! آن ﴿يَا عِبَادِ﴾ مربوط به لذاذذ معنوی است؛ اما بعد آن که ﴿صِحَافٍ مِنْ ذَهَبٍ﴾ هست، ﴿أَكْوَابٍ﴾ هست و بعد هم می‌فرماید: ﴿تَلَذُّ الْأَعْيُنُ﴾، این لذت چشم که همان لذت قلب و لذت عقل نیست، آن برای ﴿يَا عِبَادِ﴾ است. بنابراین هم لذت قلب در آن هست که در ﴿يَا عِبَادِ﴾ شنیدن کلام الهی است که آن لذت روح است و هم این کاسه‌هایی که زرین است و پُر از غذاهای سالم است یا کوب‌ها و ظرف‌هایی که پُر از آب سالم است، طوری است که هم «ذائقه» را تأمین می‌کند و هم «باصره» را تأمین می‌کند.

مطلب دیگر این است که در قرآن کریم فرمود که هر چه انسان بخواهد هست، نه اینکه هر چه در بهشت هست انسان می‌خواهد! - البته چند بار این تفاوت گفته شد؛ - یعنی هر چه انسان بخواهد در بهشت هست، اما نه هر چه را که در بهشت هست انسان می‌خواهد! خیلی از چیزها در بهشت هست که انسان نمی‌فهمد تا بخواهد؛ لذا در بخش‌های دیگر مرزبندی کرد و فرمود: ﴿فِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ﴾؛ هر چه بخواهند هست، بعد فرمود: ﴿وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ﴾،<sup>۳</sup> این ﴿لَدَيْنَا مَزِيدٌ﴾ یعنی چه؟ با اینکه شما فرمودید هر چه انسان بخواهد هست، اما دیگر ﴿مَزِيدٌ﴾ چیست؟ ﴿فِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ﴾، یک؛ ﴿وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ﴾، دو. در بخش‌هایی که مربوط به نماز شب است، فرمود خیلی‌ها نمی‌دانند آن‌جا چه خبر است! ﴿فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ﴾،<sup>۴</sup> بنابراین دو اصل است: یکی اینکه انسان هر چه بخواهد در بهشت هست و دیگر اینکه این‌چنین نیست که هر چه در بهشت هست انسان می‌خواهد، خیلی از چیزهاست که به انسان می‌دهند، انسان نخواسته و نمی‌خواست و نمی‌توانست بخواهد. نمونه‌های آن هم این بود که مشیئت ما، اراده ما و آرزوی ما به اندازه قلمرو فهم ماست، ما هر اندازه که می‌فهمیم اشتها داریم و آرزو داریم و دعاهايمان هم همین‌طور است! بارها این مثال ذکر شد، الآن شما هیچ توجه کردید که یک

۳. سوره ق، آیه ۳۵.

۴. سوره سجده، آیه ۱۷.

دامدار یا کشاورز در تمام مدت عمر خود آرزو بکند که ای کاش من نسخه خطی تهذیب شیخ طوسی را می‌داشتم؟! اصلاً چنین آرزویی برای او مطرح نیست! او شیخ طوسی را نمی‌شناسد و تهذیب را نمی‌داند که چیست. تهذیب در کتاب‌خانه‌ها هست، نسخه خطی آن هم هست و مصحح آن هم هست؛ اما این کشاورز آن را آرزو نمی‌کند، هر کسی به اندازه فهم خود آرزو دارد، ما به اندازه فهم خودمان از قرآن و روایات آرزو داریم؛ اما بیش از این آرزو نداریم، چون بیش از این نمی‌فهمیم! لذا فرمود حواس شما جمع باشد، این‌طور نیست که در بهشت هر چه هست شما بخواهید، بله در بهشت هر چه شما بخواهید هست، اما خیلی از چیزها نزد ما هست که شما اصلاً نمی‌خواهید، اگر صلاح دانستیم به شما می‌دهیم؛ لذا فرمود: ﴿وَفِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ﴾ که این جاست و در بخش‌های دیگر هم فرمود: ﴿لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ فِيهَا وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ﴾. آن‌که از علم لدنی طرفی بسته است، او می‌تواند به آن ﴿مَزِيدٌ﴾ راه یابد؛ آن زائد بر فهم ماست و وقتی زائد بر فهم ما بود، زائد بر مشیئت و آرزو و تمنی ماست؛ در دعاها هم همین‌طور است! چیزی را می‌خواهیم که بفهمیم، ما نمی‌دانیم وجود مبارک حضرت امیر چیست و کیست! خدا شیخنا الاستاد مرحوم حکیم الهی قمشه‌ای را غریق رحمت کند! ایشان بارها می‌گفت آرزوی من این است که نهج‌البلاغه را کنار حوض کوثر، خدمت حضرت امیر بخوانم! مثلاً این مطلب را می‌بینید که اصلاً برای خیلی‌ها مطرح نیست! بنابراین هر چه انسان بخواهد در بهشت هست، نه هرچه در بهشت هست انسان می‌خواهد. الآن برای طلبه‌های عادی هر چه بخواهند در کتاب‌خانه‌های بزرگ و عمومی هست، اما نه هر چه که در کتاب‌خانه‌های عمومی هست را این طلبه بخواهد، برای اینکه او نسخه خطی فارابی نشنیده است، او نسخه خطی تهذیب شیخ طوسی را نشنیده است تا بگوید ای کاش آن نسخه مصححی که به خط شیخ طوسی بود من می‌داشتم! بنابراین این فقط جنبه اثباتی را بیان می‌کند، ﴿وَفِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ وَ أَنْتُمْ فِيهَا

خَالِدُونَ﴾.

یک چیز را قرآن کریم مشخص کرده در حقیقت انسانیت که اگر آن ثابت بشود، راه برای ابطال تناسخ و امثال تناسخ کاملاً باز است. قرآن انسان را طرزی معرفی می‌کند که «حَقِيقَتُهُ اَنْهُ كَادِحٌ اِلٰی رَبِّهِ»، «حَقِيقَتُهُ اَنْهُ مُهَاجِرٌ»<sup>۵</sup> این اگر خوب روشن بشود که از نظر قرآن حقیقت انسان این است که رونده است، دیگر تناسخ مُستحیل می‌شود! انسانی که مرده و روح او این بدنش را رها کرده، اگر دوباره به بدن نوزاد تعلق بگیرد؛ یعنی دیگر «کادِح» نیست، یعنی «مُهَاجِر» نیست. اگر حقیقت انسان روشن بشود که ﴿اِنَّكَ كَادِحٌ اِلٰی رَبِّكَ كَذْحًا فَمَلَا قِيَهٗ﴾<sup>۶</sup> رنج ابطال تناسخ با آن ادله‌ها دیگر رخت برمی‌بندد، اصلاً حقیقتی است که دارد می‌رود؛ اگر حقیقت انسانی چیز رونده است، دوباره بعد از مرگ به بدن یک نوزاد تعلق بگیرد یعنی چه؟

پرسش: آن کسی که به جهنم می‌رود چگونه «کادِح» است.

پاسخ: ﴿اِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِيْنَ مُنتَقِمُوْنَ﴾<sup>۷</sup> با جلال الهی دیدار می‌کند! رب خدا را دید! ﴿اِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِيْنَ مُنتَقِمُوْنَ﴾<sup>۸</sup> این هزار و یک اسم یا هزار اسمی که در «جوشن کبیر»<sup>۹</sup> هست، انسان به هر کدام از اینها برسد به دیدار الهی رفته است! آن جا «يَا بَاسِطُ» را می‌بیند «يَا قَابِضُ» را می‌بیند «يَا رَحْمٰنُ» را می‌بیند «يَا رَحِيْمُ» را می‌بیند «يَا وَدُوْدُ»<sup>۱۰</sup> را می‌بیند یا ﴿فَاَخَذْنَاهُمْ اَخْذَ عَزِيْزٍ مُّقْتَدِرٍ﴾<sup>۱۱</sup> را می‌بیند، بعد می‌گوید: ﴿رَبَّنَا ابْصِرْنَا وَ سَمِعْنَا﴾<sup>۱۲</sup> و به هر کدام از این هزار اسم که برسد، هزار مظهر و هزار نام از نام‌های ذات اقدس الهی هست، به قول مرحوم آقا میرزا محمود قمی استاد استاد ما، مرحوم آقای شعرانی:

۵. سوره عنکبوت، آیه ۲۶: ﴿فَاَمَنْ لَهُ لُوطٌ وَقَالَ اِنِّیْ مُهَاجِرٌ اِلٰی رَبِّیْ اِنَّهُ هُوَ الْعَزِيْزُ الْحَكِيْمُ﴾

۶. سوره انشقاق، آیه ۶.

۷. سوره سجده، آیه ۲۲.

۸. این دعا یک صد بند دارد و هر بند هم حاوی ده اسم از اسمای خداست، به جز بند ۵۵ که یازده اسم خدا در آن آمده است.

۹. البلد الامین و الدرع الحصین، ص ۴۰۲ - ۴۱۱.

۱۰. سوره قمر، آیه ۴۲.

۱۱. سوره سجده، آیه ۱۲.



گر وعده دوزخ است و یا خُلد غم مخور \*\*\* بیرون نمی‌برند تو را از دیار دوست

او این چنین است:

آن خدای دان همه مردود یا قبول \*\*\* من رحمة بدا و الی رحمة یؤل

از رحمت آمدند و به رحمت روند خلق \*\*\* این است سرّ عشق که حیران کند عقول<sup>۱</sup>

سرانجام به دیدار «الله» می‌رسند و آن کافر هم می‌گوید: ﴿رَبَّنَا ابْصِرْنَا وَ سَمِعْنَا﴾؛ منتها حالا لیاقت دریافت

اسمای «جمالیه» را ندارد، اگر لیاقت داشته باشد سرانجام ذات اقدس الهی عفو می‌کند.

فرمود اینها که گفتیم غذا و آب بود؛ اما میوه‌های فراوانی هم هست: ﴿لَكُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ كَثِيرَةٌ مِنْهَا تَأْكُلُونَ﴾، این

عصارهٔ بخش اول است که فرمود: ﴿إِلَّا الْمُتَّقِينَ﴾، اما آن بخش دوم که فرمود: ﴿بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ﴾ و اِنداز است،

در بحث بعدی خواهد آمد.

«وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»

۱. مجموعه اشعار حکیم آقا محمد رضا قمشه‌ای.